



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶)﴾

جمع بین نزول دفعی قرآن با تفریقی بودن لیلۀ قدر

سوره مبارکه «حم» مانند «حوامیم»^۱ دیگر در مکه نازل شد و معمولاً سوره مکی درباره اصول دین است؛ بخشی از این سوره اهتمام شدیدی به مسئله وحی دارند که وحی و نبوت چیست؟ چگونه نازل می شود؟ آثار آن چیست؟ و چون مسئله توحید در فضای شرک از اهمیتی برخوردار بود، لذا مسئله توحید را مکرر با براهین گوناگون ذکر می فرمایند. اینکه این کتاب نورانی در «لیله قدر» نازل شد، «لیله قدر» لیلۀ تفریق است و نه لیلۀ دفعی و جمع؛ جمع این مطلب که قرآن در «لیله قدر» دفعتاً نازل شد و این لیلۀ قدر، لیلۀ تفریق است به این

۱. حوامیم، نام گروهی سوره های چهارم تا چهارم و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می شوند. این سوره ها به ترتیب عبارتند از: «غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده اند و حتی نزول آنها را نیز یک جا دانسته اند.

است که سوره مبارکه «دخان» یا سوره مبارکه «قدر» مشخص کرد که «لیله قدر» لیله تفریق و تفصیل است؛ اما قرآن کریم که دفعتاً نازل شد، یک تفصیل علمی دارد که همان وقت برای حضرت روشن شد و یک تفصیل عینی و خارجی دارد که در طول ۲۳ سال مشخص می‌شد؛ چه اینکه در «لیله قدر» یک تفصیل علمی دارد که فرشتگان به محضر ولی آن عصر می‌آوردند و یک تفصیل عینی دارد که در طول سال مشخص می‌شود، این ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۱ نه یعنی تفصیل و تفریق خارجی، تفصیل خارجی و تفریق خارجی جزء مقدرات سالانه است که در طی سال باید حاصل بشود. بنابراین «اجمال» به معنای دفعی است، یک؛ «تفصیل» علمی است، دو؛ تفصیل عینی و تفریق عینی در طول ۲۳ سال است، سه؛ چه اینکه در «لیله قدر» اجمالاً و دفعتاً خطوط کلی نازل می‌شود و تفصیل علمی هم به ولی آن عصر ارائه می‌شود؛ ولی تفصیل عینی و تفریق عینی در طول کل سال است.

عدم دسترسی انسان به کنه معرفت ذات الهی

مطلب دیگر درباره معرفت ذات اقدس الهی است، قبلاً روایات فراوانی را که مرحوم ابن بابویه قمی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید آوردند، یک بار همه این روایات خوانده شد؛ در بخش پایانی کتاب شریف توحید باب ۶۷ در «بابُ النِّهْيِ عَنِ الْكَلَامِ وَالْجِدَالِ وَالْمِرَاءِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲ روایت فراوانی است که در طی این چند صفحه - تقریباً ۳۵ روایت است - اینها را مفصلاً در بحث‌های قبل خواندیم؛ در بعضی از این روایات سی‌و‌پنج‌گانه، فرمود هیچ‌کسی نگوید که من قدرت آن را دارم، متخصص این رشته هستم و درباره معرفت خدا سالیان متمادی کار کردم! فرمود هر کس در هر شرایطی باشد، قَدْ فکر او به مقام ذات اقدس الهی نمی‌رسد؛ این روایات سی‌و‌پنج‌گانه است که اگر لازم باشد، باز ممکن است بخوانیم.

۱. سوره دخان، آیه ۴.

۲. التوحید (للمصدق)، ص ۴۵۴.

مطلب دیگر این است همه آیاتی که در قرآن کریم آمده است، اینها قابل فهم است؛ مادامی که بحث، بحث علم حصولی و استدلال و مفهوم است، انسان به اندازه استعداد خودش راه دارد و اینها را می‌فهمد؛ معنای ابد را، معنای ازل را، معنای سَرَمَد و معنای غیر متناهی را خوب می‌فهمد و ما هم بیش از آن مقداری که می‌فهمیم و دلیل بر آن اقامه می‌شود مکلف نیستیم؛ به شهود خارجی مکلف نیستیم، ولی اگر کسی شهودی داشت «طُوبَى لَهُ وَ حُسْنُ مَآبٍ»، ما آنچه مقدور ماست را مکلف هستیم، آنچه مقدور ما نیست تحت تکلیف ما هم نیست. پس همه آیات و روایاتی که درباره ذات اقدس الهی هست، هر کس به اندازه استعداد خودش می‌تواند بفهمد، حتی مفهوم نامتناهی را! مفهوم ذات را! یعنی ذات نامتناهی و مانند آن. در همین کتاب شریف توحید مرحوم صدوق، ائمه (علیهم السلام) فرمودند کسی به این فکر باشد که اسمای خدا را عبادت می‌کند مُشرک است؛ کسی به این فکر باشد که ذات را با وصف، ذات را با اسم یا ذات را با اثر عبادت می‌کند مُشرک است، فقط باید ذات را عبادت بکند! همه مفاهیم را بشر می‌فهمد، ذات را می‌فهمد، نامتناهی را می‌فهمد، ازلی و ابدی و سَرَمَدی را می‌فهمد و همان را عبادت می‌کند «و لا غیر».

شهود ذات اقدس الهی محور اختلاف عارف و حکیم

نزاع بین حکیم و عارف - حکمت و عرفان - در یک امر دیگر است، هر دو معتقد هستند که بحث‌های علم حصولی مطلق است و توان آن را دارد که درباره ذات اقدس الهی، نامتناهی بودن و مانند اینها را درک بکند، براهین فراوانی هم طرفین می‌توانند اقامه بکنند؛ البته این مورد اتفاق هر دو است. آنچه در قسمت سَلَب مورد اتفاق دیگر است، این است که شهود ذات اقدس الهی به نحو کُنه ذات مقدور کسی نیست، این را هم طرفین اتفاق

دارند؛ اما تلاش و کوشش عارف چیز دیگر است، سعی حکیم چیز دیگری است! جهاد اصغر و جهاد اوسط را همه ما شنیده‌ایم، ولی جهاد اکبر را که کمتر معروف است را کمتر شنیده‌ایم و چون آن کمتر مطرح است، این جهاد اوسط برابر آن روایتی که ما داریم شده جهاد اکبر. در جهاد اصغر جنگ ما با استکبار و با صهیونیسم و مانند اینها جنگ آهن است؛ یعنی جنگ بدنی است که با کفار داریم می‌جنگیم؛ البته استکبارستیزی یک امر اساسی دین ماست، این جهاد اصغر است. جهاد اوسط جنگ بین نفس و عقل است؛ نفس می‌خواهد در مرحله شهوت و غضب میدان‌دار باشد، عقل می‌خواهد اینها را «عقال کند» تا بشود باتقوا، بشود عادل، بشود فاضل و مانند آن؛ این جهاد اوسط است؛ منتها چون جهاد اکبر در دسترس نبود و همین جهاد اوسط نسبت به جهاد اصغر، جهاد اکبر نسبی است، در آن روایت وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود شما از جهاد اصغر آمدید: «وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْكَبِيرُ»^۱ و کار سختی هم هست که انسان بتواند «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى»^۲ او را به فضیلت دعوت کند و او را رام بکند؛ البته این کار آسانی هم نیست و این در حقیقت جهاد اوسط است! محصول جهاد اوسط این است که انسان وارسته می‌شود، باتقوا می‌شود، اهل بهشت می‌شود و مانند آن. از این بالاتر جهاد اکبر است؛ یعنی اگر کسی در جهاد اوسط موفق شد، انسان وارسته و تقوا و عادل و پرهیزکار و اهل بهشت شد، از آن به بعد در درون خود یک درگیری دیگری با قلب دارد که آن درگیری بین عقل است و قلب؛ عقل حکیم می‌گوید من می‌خواهم بفهمم و قلب عارف می‌گوید که من می‌خواهم ببینم؛ فهمیدن هنر نیست، دیدن هنر است! اینکه گفته شد:

خود هنر دان دیدن آتش عیان *** نی گپ دلّ علی النار الدخان^۳

۱. الأُمّالی (للصدوق)، النص، ص ۴۶۷ و ۴۶۸.

۲. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، نامه ۴۵.

۳. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۳.

جنگ بین عارف و حکیم است؛ عارف به حکیم می گوید که چقدر برهان اقامه می کنی که بهشت هست و جهنم هست؟ همه ما می دانیم که بهشت هست و جهنم هست؛ هنر در این نیست که شما استدلال کنی که بهشتی هست و جهنمی هست، آن کار آسانی است، هنر در این است این جا که نشسته ای جهنم را ببینی! همین جا که نشسته ای بهشت را ببینی!

خود هنر دان دیدن آتش عیان *** نی گپ دلّ علی النار الدخان

حکیم دارد گپ می زند، او دود را می بیند و از دود پی به آتش می برد، این که هنر نیست! ادله فراوانی اقامه می کنید که خدا عادل هست، حکیم هست، باید به عدل عادلان پاداش بدهد و باید به ظلم ظالمان کیفر بدهد، پس بهشت و جهنمی هست، همه این حرف ها حق است؛ اما آن بیان نورانی حضرت امیر که در خطبه فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»،^۴ تازه در مرحله «کأن» است! بالاتر از این مرحله «أن» است که خود حضرت فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ».^۵ بنابراین اگر کسی طبق فلان آیه یا طبق فلان روایت بگوید که بهشت حق است، او دارد گپ می زند، ما همه می دانیم که بهشت و جهنمی هست! اگر رسیدید به فرمایش حضرت امیر که فرمود مردان الهی کسانی هستند که گویا بهشت را می بینند، گویا جهنم را می بینند، «عواء» و زوزه سگان جهنم را می شنوند، آن هنر است! «خود هنر دان دیدن آتش عیان»، گپ زدن مهم نیست «نی گپ دلّ علی النار الدخان»؛ این جهاد اکبر است که بین فلسفه و عرفان است، بین حکیم و عارف است، این می گوید من می خواهم بفهمم و او می گوید که فهمیدن هنر نیست، بیا با هم برویم ببینیم! هر دو متفق هستند که

۴. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۳.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

برهان حصولی و معنای نامتناهی و مانند اینها را خوب درک می‌کنند و هر دو هم متفق می‌باشند که اِکتناه ذات محال است؛ ولی هر دو می‌کوشند که به اندازه خود بروند و خدا را مشاهده کنند.

مشهود پیامبر خاتم نبودن کنه ذات اقدس الهی و علت آن

مطلب بعدی آن است که حالا که آنها رفتند و به طرف شهود ذات اقدس الهی رسیدند، حتی خود پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) وجود مبارک حضرت که صادر یا ظاهر اوّل است، موجودی نه تنها برتر و بالاتر از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) کسی نیست، معادل او هم نیست؛ برای اینکه او صادر یا ظاهر اوّل است و در روایات ما هم هست که ائمه فرمودند: «اوّل مَا خَلَقَ اللهُ نُورُ نَبِيِّنَا»^۶ پس وجود مبارک حضرت نه تنها برتر ندارد، بالاتر هم ندارد؛ اما در بحث گذشته روشن یعنی روشن شد که ذات اقدس الهی تجلیاتی دارد که هنوز صادر یا ظاهر نشده است و وجود مبارک پیغمبر که تجلی صادر و ظاهر اوّل است، موجودی است ممکن و محدود؛ نامحدود که نیست، محدود است! اگر صادر اوّل محدود است، تفاوت ظهور خدا با صادر اوّل، آیا تفاوت محدود است یا غیر محدود؟ یعنی خدا به اندازه محدود از پیغمبر بزرگ‌تر است؟ یا به اندازه نامحدود از پیغمبر بزرگ‌تر است؟ اگر خدا - مَعَاذَ اللهِ - به اندازه محدود از پیغمبر بزرگ‌تر باشد، «یلزم» تناهی «الله»، چرا؟ چون پیغمبر موجودی است ممکن و محدود، خدا - مَعَاذَ اللهِ - به مقدار محدود بر این محدود افزوده می‌شود که مجموع دو متناهی می‌شود متناهی، پس خدا به اندازه نامتناهی بر پیغمبر «أَفْضَل» است و اگر آن نامتناهی جلوه‌ای بر این متناهی بکند، این متناهی مدهوش می‌شود. این طور نیست که حالا ما بگوییم چون او صادر و ظاهر اوّل است، وقتی خدا تجلی کرد چرا او مدهوش می‌شود؟ یک نامتناهی که میلیاردها برابر نامتناهی این محدود است بر او تجلی می‌کند! لذا وقتی که بدون واسطه تجلی کرد او مدهوش می‌شود.

۶. رک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «فَاوْلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)».

پرسش: گفتید خدا که نامتناهی است، پس هیچ موجودی غیر خدا وجود ندارد!

پاسخ: چرا! ظهورات او هستند، مثل او نیستند؛ اما ممکنات او که هستند! بله، مثل او نیست، اما اینها که هیچ کدام مثل او نیستند! می ماند مطلب دیگر.

تبیین عدم دسترسی انسان به کنه ذات اقدس الهی با تمثیل

آن مطلب دیگر این است که تمثیل یک سهم تعیین کننده‌ای در فهمیدن مطلب دارد. ما هیچ کدام الآن شک نداریم که آفتاب را داریم می بینیم و آنهایی هم که گفتند «آفتاب آمد دلیل آفتاب»^۷ حرفشان همین است! آفتاب را آدم می بیند، ولی آن که کارشناس است به ما می گوید شما که آفتاب را نمی بینید، آنچه شما می بینید نور آفتاب است، مگر آفتاب قابل دیدن است؟! تازه آن وقتی که هنگام کسوف شده - با اینکه نور آن، یعنی قمر بین ما و آفتاب فاصله شد و نمی گذارد نور آفتاب به ما برسد در حقیقت زمین را ظلّ می گیرد نه آفتاب را که ما می گوییم آفتاب را ظلّ گرفته! زمین را ظلّ گرفته، یعنی قمر بین ما و آفتاب فاصله می شود، آن چهره قمر شفاف است، سایه قمر می افتد روی زمین، زمین را ظلّ می گیرد که ما در سایه قرار دادیم - آن وقتی که زمین را ظلّ گرفته و به اصطلاح کسوف است، این کارشناسان می گویند کسی که بخواهد آفتابِ مُنْكَسِفَه را با چشم غیر مسلّح ببیند کور می شود، تازه آن وقت! بنابراین ما دسترسی به آفتاب نداریم، ما نور آفتاب را می بینیم؛ این تازه تمثیل است که ما خیال می کنیم آفتاب را داریم می بینیم. درباره ذات اقدس الهی باید گفت آنچه هست ظهور است و ظهور او هم نامتناهی است! ازلیت و ابدیت را ظهور او دارد اداره می کند!

۷. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۶: «آفتاب آمد دلیل آفتاب *** گر دلیلت باید از وی رو متاب».

عارف، برهان حکیم را می‌پذیرد و حکیم در برابر عارف خاضع است، می‌گوید راهی که تو می‌روی برای ما دشوار است، نه اینکه رفتنی نیست! این جنگ بین عقل و قلب، جنگ منزّه و مقدّسی است؛ نظیر تخصّم بین فرشته‌ها که در «مَلَأَ اَعْلٰی» تخصّمی هست، چه اینکه در بهشت هم ﴿يَتَنَازَعُونَ فِيهَا﴾^۸ در ربودن «کأس»‌ها از دست فرشته‌ها نزاعی هست؛ یک نزاع نرم و محبوب و مقدّسی در بین فرشته‌ها هست، تخصّمی در «مَلَأَ اَعْلٰی» بین فرشته‌ها هست، آن جنگ مقدّس بین عقل و قلب است که عقل می‌گوید من می‌خواهم بفهمم و قلب می‌گوید من می‌خواهم ببینم؛ قلب می‌گوید این هنر نیست، این گپ زدن است، این حرف‌زدن‌ها بس است، یک مقدار برو به دنبال خطبه حضرت امیر که فرمود بهشت را ببین! جهنم را ببین! بهشت و جهنم که موجود هستند! یک بیان نورانی از حضرت رضا (سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهِ) است که فرمود: «لیس منّا» کسی که بگوید - معاذ الله - بهشت و جهنم خلق نشده است.^۹ فرمود حالا که بهشت هست جهنم هست و دیدن ممکن است برو ببین! «وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»، من که دیدم! «مَا كُنْتُ اَعْبُدُ رَبًّا لَمْ اَرَهُ» این درباره مبدأ، «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيْنًا»^{۱۰} این درباره معاد، در آن خطبه «قاصعه» هم وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: یا علی! «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ»^{۱۱} فرمود هر چه من می‌شنوم تو می‌شنوی و هر چه من می‌بینم تو می‌بینی؛ منتها وحی بر تو نازل نمی‌شود، تو پیغمبر نیستی و شریعت نمی‌آوری. پس «بین المبدأ و المعاد» که وحی و نبوت است را او دیده، مبدأ و منتها را دیده، لکن آنچه را می‌بیند ظهور است؛ مثل اینکه ما آفتاب را می‌بینیم و

۸. سوره طور، آیه ۲۳.

۹. الامالی (صدوق)، ص ۴۶۱: «فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ فَأَخْبَرَنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَ هُمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرَ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ كَذَّبَنَا وَ لَيْسَ مِنْ وَلَائِنَا...».

۱۰. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۳۸.

۱۱. نهج البلاغة (للصّحی صالِح)، خطبه ۱۹۲.

هیچ هم تردیدی هم نداریم که آفتاب را می‌بینیم؛ ولی کارشناس می‌گوید نور آفتاب را می‌بینید، نه خود آفتاب را! ما ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۲} را می‌بینیم.

بنابراین هیچ نزاع مذمومی بین حکیم و عارف نیست، یک نزاع محمود و ممدوحی؛ نظیر تخاصم در «ملاً اعلیٰ» است و ما درک ذات اقدس الهی را از نظر مفهوم مکلف هستیم و این حدود ۳۵ روایت می‌گوید که وارد آن محدودهٔ منطقه ممنوعه نشویم، یعنی وارد منطقه ذات نشوید، اگر می‌خواهید ببینید، چه چیزی را می‌خواهید ببینید؟ او که جزء ندارد تا ببینید! کلّ آن هم که نامتناهی است و قابلِ اِکتناه نیست، خودت را برای چه چیزی خسته بکنی؟! به مقام فنا هم که برسی، وحدت شهود نصیب شما می‌شود، نه وحدت وجود! تو در مقام فنا اگر غیر خود را نبینی و بخواهی خدا را ببینی، چون محدود هستی، شهود شما هم در مقام فنا شهود محدود خواهد بود، و شهود محدود هم فقط می‌تواند به ظهور حق، فیض حق و تجلّی حق راه پیدا کند، نه خود حق! او که جزء ندارد تا شما جزء او را ببینی، کلّ آن هم که نامتناهی است.

پرسش: ... ادنی را چه می‌گوییم؟

تبیین ضرورت نامتناهی بودن فاصله انسان و ذات اقدس الهی

پاسخ: همین‌طور است! هر چه هم که برسد، باز فاصله بین وجود مبارک پیغمبر که یک وجود ممکن است و محدود است - چون پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) محدود است متناهی است - فاصله بین این محدود و خدا نامتناهی است، غمی شود گفت که - مَعَاذَ اللهِ - فاصله بین خدا و پیغمبر محدود است؛ یعنی خداوند به مقدار محدود از پیغمبر بزرگ‌تر است، او «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^{۱۳} خدا به اندازه نامحدود از صادر اوّل بزرگ‌تر است؛ لذا هر چه

۱۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۱۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱۷.

هم پیغمبر بالا برود محدود است و نسبت به تجلیات ذات اقدس الهی نامتناهی است؛ لذا آن نامتناهی اگر بخواهد جلوه‌ای کند او مدهوش می‌شود؛ همان‌طوری که برای کلیم حق ﴿حَرَّ مُوسَى﴾^{۱۴} پیش آمد، اگر آن ذات ذره‌ای فیض و تجلی خود را بیشتر کند، برای حبیب حق و برای خلیل حق هم «حَرَّ حَلِیل» و «حَرَّ حَبِیب» پیش خواهد آمد و آن مدهوش شدن در قوس نزول بود؛ یعنی حضرت وقتی که در عالم طبیعت بود، آن مراحل عالیه که نازل می‌شد مدهوش می‌شد، دربارهٔ معراج چنین چیزی نیست که وجود مبارک حضرت در معراج مدهوش شده باشد، ولی «علی‌ای حال» آنچه برهان بر آن قائم است، این است که فاصلهٔ خدا از صادر اوّل نامتناهی است و چون نامتناهی است - آن روز به عرض شما رسید - اگر کسی این‌جا یک کلمه رقم نه را بنویسد، بعد از این‌جا تا کرهٔ مریخ و بالاتر از مریخ هر چه هست صفر بگذارد و منظور از این رقم هم رقم نجومی باشد، باز متناهی است! و عدم تناهی هم به آن معنا قابل درک نیست، ما مفهوم غیر متناهی را که درک می‌کنیم، این غیر متناهی به حمل اوّلی است!

همه شما لااقل این کفایه را خواندید، یک حمل اوّلی داریم و یک حمل شایع، حمل اوّلی آن است که محمول بر موضوع صادق است در فضای مفهوم و حمل شایع هم ترتیب اثر خارجی است که وجود خارجی دارد. گاهی حمل اوّلی به حمل شایع دو دلیل یک‌جا صادق نیست؛ مثلاً کلمه «فرد»، این «الفردُ فردٌ» به حمل اوّلی، اما «الفردُ کلیُّ» به حمل شایع، چرا کلی است؟ برای اینکه کلمه «فرد» بر خیلی‌ها صادق است؛ زید فرد است، عمرو فرد است و بکر فرد است، اما زید «شخصٌ» به حمل اوّلی و «شخصٌ» به حمل شایع؛ اما «فرد» و «شخص» و مانند اینها، شخص «شخصٌ» به حمل اوّلی و «کلیُّ» به حمل شایع، چون شخص بر خیلی‌ها صادق است؛ زید شخص است، عمرو شخص است، بکر شخص است. فرد، فرد است به حمل اوّلی و «کلیُّ» است به حمل شایع؛ زید فرد است،

۱۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

عمرو فرد است، بکر فرد است. غیر متناهی، غیر متناهی است به حمل اوّل و متناهی است به حمل شایع، برای اینکه ما اگر غیر متناهی را درک می‌کردیم که در ذهن ما مفاهیم دیگر نبود! در ذهن ما مفاهیم فراوانی است که یکی از آنها مفهوم غیر متناهی است، در کنار مفهوم غیر متناهی مفهوم «شَجَر» است، «حَجَر» است، «انسان»

است، «فَرَس» و «بَقَر» است، اگر آن غیر متناهی به حمل شایع بود که دیگر جا برای غیر نمی‌گذاشت!

پرسش: اینکه فرمودید خداوند بر پیامبر تجلّی کرد او مدهوش شد، منظور در مرحله سوم است.

پاسخ: بله.

پرسش: یعنی فیضی برتر از پیامبر وجود دارد، با اینکه صادر اوّل است؟

پاسخ: بله، صادر اوّل است؛ تا حال این قدر تجلّی کرده است، از دست خدا که فیض تمام نشده است!

پرسش: برتر از پیغمبر هم می‌شود بود؟

پاسخ: بله، برتر از پیغمبر! مرتّب دارد می‌گوید: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾.^{۱۵} پس برتر از پیغمبر هم هست، اگر نبود

که نمی‌گفت: بگو ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾! فاصله بین صادر اوّل و ذات اقدس الهی فاصله نامتناهی است، ﴿رَبِّ

زِدْنِي﴾! تا ابد بهشت‌ها که هست، ازلیتی که هست، فیوضات ازلی که بر روح مطهر حضرت نازل می‌شود ﴿رَبِّ

زِدْنِي﴾ که باز متناهی است! آنچه حضرت می‌گیرد متناهی است، آنچه نگرفته است هم نامتناهی است؛ ولو ابدیت

بهشت را حضرت درک بکند، باز یک موجود ممکن است و محدود! آنچه گرفته است متناهی است، آنچه نگرفته

است نامتناهی است، اگر - مَعَاذَ اللَّهِ - دارایی خدا به دو قسمت تقسیم شود، یک قسمت آن است که تجلّی کرده به

نام عالم و یک قسمت آنکه در غیب است و تجلّی نکرده، اگر آن مقداری که تجلّی نکرده هم محدود باشد، مجموع

دو محدود می‌شود محدود، پس آن مقداری که تجلی نکرده و از غیب به ظهور نرسیده، نامتناهی است؛ تا ابد هم ﴿رَبِّ دُنِّی﴾ بگوید، باز هم فیض خدا نامتناهی است.

پرسش: در مورد علت استحاله یک فیض نامحدود بفرمایید.

پاسخ: نامحدود که دیگر ممکن نیست، می‌شود واجب! اگر چیزی ممکن شد، صدر و ذیلی دارد! اگر یک شخص است و اگر نامحدود شد باید با همه باشد و اگر نامحدود شد که جای برای غیر نمی‌گذارد! الآن شما یک خط نامحدودی را که فرض کردید، در امتداد این خط دیگر خطی نیست؛ اگر خطی باشد، باید در کنار آن باشد؛ یعنی در طرف راست یا چپ آن و اگر سطحی فرض کردید که این سطح نامتناهی است، دیگر سطحی در عالم نخواهد بود! مگر اینکه بالاتر از آن باشد که بشود ارتفاع یا پایین‌تر از او که بشود عمق و اگر حجمی فرض کردید که این حجم نامتناهی است، دیگر جسم دیگر ندارید! نه در طول آن، نه در عرض آن، نه در ارتفاع آن و نه در عمق آن، چون حجم همه را پُر کرده است. اگر یک شخص نامتناهی باشد، آن وقت جا برای غیر که نمی‌گذارد! فیض خدا نامتناهی است و در قبال فیض چیزی دیگر نیست! هر جا که برویم - قبل از این عالم، بعد از این عالم و ابدیت این عالم - همه فیض خداست و در قبال فیض خدا که چیزی نیست! اما وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یک موجودی است متناهی، هر چه هم بگوید: ﴿رَبِّ دُنِّی﴾ باز متناهی است! انبیای دیگر هستند، اهل بیت هستند و همه اینها چون هستند، او یک موجود برتری است؛ اگر به مقام امکان آمد، می‌شود متناهی و اگر به صُقع ربوبی برگشت می‌شود نامتناهی.

پرسش: ... می‌تواند به نامتناهی متصل بشود؟

پاسخ: می‌تواند متصل بشود، چه اینکه همه متصل هستند!

پرسش: هیچ فاصله‌ای نیست؟

پاسخ: فاصله وجودی هست، این ارتباط دارد؛ مثل اینکه همه ما مرتبط هستیم! هیچ موجودی نیست، مگر اینکه با خدا مرتبط است! قبلاً این مسئله بحث شد که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^{۱۶}، اینکه ما می‌گوییم «الانسانُ فقيرٌ» نظیر «الجسمُ ابيضُ» یا «الجسمُ أسود» نیست که عَرَض مفارق باشد؛ فقر برای انسان عَرَض مفارق باشد، یک؛ نظیر «الاربعةُ زوجٌ» نیست که فقر برای انسان ذاتی باشد؛ مثل اینکه زوجیت برای «أربعة» ذاتی است، چون آن‌جا عَرَض ذاتی است و عَرَض غیر از ذات است، غیر از مَعْرُوض است، دو؛ و اگر می‌گوییم «الانسانُ فقيرٌ»، نظیر «الانسانُ ناطقٌ» نیست که ذاتی باشد، یعنی ذاتی «ماهوی»؛ زیرا ناطق در حریم ماهیت ذاتی انسان است و چون ماهیت یک قدم دنبال‌تر است و فرع است و تابع است، در قدم اول، هستی اوست! اگر گفتیم «الانسانُ فقيرٌ» نظیر «الانسانُ ناطقٌ» نیست، قبلاً هم شنیدید وقتی به یک ادیب بگویید که «الانسانُ موجودٌ» را ترکیب بکن، می‌گوید: «الانسانُ» مبتدا و «موجودٌ» خبر است، وقتی به حکیم بگویید این را ترکیب بکن، می‌گوید: «الانسانُ» خبر مقدم و «موجودٌ» مبتدای مؤخر است، آن هستی است که به انسانیت مُتَعَيَّن است! چهار، پس اگر می‌گویند «الانسانُ فقيرٌ»، مثل اینکه بگویند «الانسانُ موجودٌ». یک چنین ذاتی است! نه عَرَض ذاتی است، نه عَرَض مفارق است، نه عَرَض ذاتی است، نه ذاتی ماهوی است، بلکه ذاتی هویتی است! این ذاتی هویت الّا و لابد فقر است! حرف است! و حرف هم به اسم متصل است، همه ما مرتبط هستیم! ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^{۱۷}؛ زمام ما به دست اوست! ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، ما همه به او مرتبط هستیم! این طور نیست که - مَعَاذَ اللَّهِ - تفویض باشد، او ما را رها کرده باشد، بعد در قیامت از ما حساب بگیرد که بشود تفویض! ما همه به او بسته‌ایم! منتها ما همه به

۱۶. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۱۷. سوره یس، آیه ۸۳.

او بسته‌ایم، خودمان را که حساب می‌کنیم، می‌شویم محدود؛ آن طناب الهی را نگاه می‌کنیم، می‌شویم نامتناهی؛ لذا

همیشه می‌گوییم ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾.

بنابراین اگر موجودی صادر یا ظاهر اول شد، خود او را که نگاه می‌کنیم متناهی است، وابسته به فیض و جمال و جلال کسی است که نامتناهی است، آن جلال اگر قدری بیشتر به او جلوه کند مدهوش می‌شود.

پرسش: در مورد اهل بیت (علیهم‌السلام) که داریم خزائن علم پروردگار^{۱۸} هستند، پس به اندازه سعه وجودی آنهاست؟

پاسخ: بله، علم فعلی است! فرمود: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»،^{۱۹} یک؛ «كَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ»،^{۲۰} دو، اینکه می‌گویند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» و «كَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ» همه مربوط به مقام فعل است. مقام ذات و صفاتی که عین ذات است، در همین ۳۵ روایت دارد که مبدا بگویی من متفکر هستم و من دستم می‌رسد، آن جا غیر از حیرت و حیران چیزی دیگر نیست، خودت را زحمت نده!

محدود شدن تجلی ذات اقدس الهی ولو در صادر اول

پرسش: علم را هم فرمودید که لایتناهی است؛ یعنی فضایل را فیض بگیریم، این جا نامحدود می‌شوند.

پاسخ: یعنی اینها متصل هستند و اینکه می‌گویند: ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ تمام نمی‌شود. مگر انسان که به بهشت رفت تمام می‌شود؟ ابدیت است! ابدیت که تمام شدنی نیست! البته آنها فیض برتر و بیشتری در بهشت می‌گیرند، دائماً ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ هست؛ باز هر اندازه که بگیرد می‌شود متناهی و آن اندازه که از غیب به شهادت ظهور نکرده است

۱۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰؛ «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرُّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ وَ خَزَانِ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْجِلْمِ وَ أَصُولِ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءَ النَّعَمِ وَ...».

۱۹. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵.

۲۰. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۸۳.

نامتناهی است، وگرنه - مَعَاذَ اللَّهِ - لازم می‌آید که خدا متناهی باشد، چون اگر آن مقداری که در جهان غیب است و تجلّی نکرده است متناهی باشد، به علاوه این مقداری که در جهان امکان آمده که یقیناً متناهی است، دو متناهی است که مجموع دو متناهی می‌شود متناهی. بنابراین آنچه را که خدا دارد و در غیب است و تجلّی نکرده است نامتناهی است و آنچه را که تجلّی کرده است، ولو به صورت صادر یا ظاهر اوّل متناهی است؛ لذا اگر او بخواهد یک مقدار بیشتر تجلّی کند می‌شود: ﴿خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾ که گاهی می‌شود مدهوش و گاهی هم حالت‌های دیگر برای آنها پیش می‌آید و مانند آن.

مستوریت انسان به حجاب سبب تناهی در فهم ذات اقدس الهی

پرسش: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ...».^{۲۱}

پاسخ: همه حرف در همین «إِنَّ» است، «إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقَهَا وَرَتَقَهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ...»؛ مثل اینکه ما بگوییم هیچ فرقی بین متناهی و نامتناهی نیست، مگر اینکه این یک وَجَب است و آن نامتناهی است؛ تمام فرق‌ها در همین استثناست! اگر چنین شد، آن وقت مسئله جنگ سوم که جهاد اکبر هست و بین قلب و عقل است و جهاد منزّه و مقدسی است که نظیر تخصّم در «ملاً اعلیٰ» است و هر دو متّفق هستند که از نظر مفهوم فرصت، فراوان است و از نظر مصداق فقط در مقام شهود و مقام ظهور است «و لا غیر»، چون آن راه سختی است، وقتی که انسان در قفس خود است، از کجا می‌خواهد ببیند؟! این بیان نورانی حضرت «أَبِي إِبرَاهِيم» است که مرحوم صدوق در توحید نقل کرده است، فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ».^{۲۲} فرمود خود انسان یک پرده است، موجودی که پرده بودن عین ذات اوست، این کجا

۲۱. مصباح المتّجهّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۸۰۳.

۲۲. التوحید (للسدوق)، ص ۱۷۹.

را می‌خواهد ببیند؟ آن‌که گفته بود: «تو خود حجاب خودی حافظ»^{۲۳} از همین گرفته است، وگرنه شما یک شاعر، یک حکیم، یک فیلسوف، یک عالم و دانشمندی بیاورید که قبل از اسلام این حرف‌های بلند را زده باشد؛ ایرانی باهوش است؛ اما این حرف‌ها خیلی قوی‌تر و دقیق‌تر و عمیق‌تر و عریق‌تر از افرادی است که قبل از اسلام به سر بردند، این حرف‌های بلند ما قبل از اسلام نداشتیم! «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»، اگر نبود بیان نورانی «أَبِي إِبرَاهِيم» او از کجا می‌گرفت؟ حالا اگر کسی را در پرده پوشیدند، کلّ او پرده‌پوش است، بگو آفتاب را بین! او چه چیزی را ببیند؟ کجا را ببیند؟ فرمود تو خود «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ»، خود انسان فاصله است و حجاب است، این کجا را ببیند؟ تازه به مقام فنا برسد که بتواند خود را نبیند، فنا نابودی نیست؛ یعنی خود را نمی‌بیند، ولی هست! چون هست به اندازه خود خدا را مشاهده می‌کند؛ یعنی فیض او را. تازه به مقام فنا برسد، یعنی به جایی برسد که هیچ نبیند «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند»^{۲۴} این وحدت شهود است، نه وحدت وجود! به جز خدا را نمی‌بیند، اما خدا را چقدر می‌بیند؟ چون خودش که نابود نشد، به اندازه خود می‌بیند! اگر ما یک دوربینی، عینکی و چشمی که محدودیت دارد داشته باشیم، به اندازه خودش می‌بیند؛ لذا ذات اقدس الهی به هیچ وجه قابل درک نیست! آنها که جان‌کندند و پس از سالیان متمادی حرف آنها به ما رسید، مانند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی که خدا ایشان را غریق رحمت کند! ایشان در *المیزان* تصریح کرده که ذات اقدس الهی دسترس نیست، خودت را به زحمت نینداز، اینکه گفتند «عنقا شکار کس نشود دام باز چین»^{۲۵} همین است.

۲۳. دیوان حافظ، غزل ۲۶۶؛ «میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز».

۲۴. دیوان سعدی، غزل ۱۸؛ «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند *** بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت».

۲۵. دیوان حافظ، غزل ۷؛ «عنقا شکار کس نشود دام باز چین *** کان جا همیشه باد به دست است دام را».

ضرورت تلاش برای کم کردن حجاب با جهاد اکبر

پرسش: تجلیات خداوند که نامتناهی باشد که ...

پاسخ: «بالفعل» نامتناهی «لایقفی» است، «بالفعل» که غیر متناهی موجود نمی شود! همان برهانی که می گوید ما حتماً خدا داریم، برای اینکه غیر متناهی «بالفعل» محال است، اگر غیر متناهی «بالفعل» ممکن بود که سلسله علل به مبدائی نمی رسید! هر چه موجود شد و به فعلیت رسید متناهی است، آنچه در غیب است و به شهادت نرسیده است نامتناهی است. اگر چیزی «بالفعل» غیر متناهی باشد، ما دلیلی بر اثبات وجود مبدأ نداریم! این تسلسل چرا باطل است؟ تسلسل برای این باطل است که ما غیر متناهی «بالفعل» نداریم.

بنابراین اگر خودش شخص حجاب است، این جان کندن می خواهد؛ لذا همیشه بین قلب و عقل جنگ است، این جنگ جهاد اکبر است؛ منتها این چون در دسترس نیست و فقط در قلمرو خواص است، وقتی می گویند جهاد اکبر یعنی این! آنچه در توده مردم است که در بحث اخلاق و موعظه و نصیحت و تقواگرایی و امثال آنهاست، جهاد اوسط است که آدم باید تلاش و کوشش بکند و باتقوا بشود تا اهل بهشت بشود، همین! اما «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»، این طلیعه جنگ سوم است.

نفی اتخاذ ولد برای خدای سبحان با غنی محض بودن او

بنابراین در این بخش ها می ماند مسئله ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾^{۲۶} که حالا - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - آن را هم یک روز چون این بحث طول کشیده، وارد می شویم. مستحضرید که قرآن کریم یک وقت به عنوان جمله خبریه از آنها نقل می کند، مثل سوره مبارکه «صافات» یا سوره «انبیاء» که به عنوان جمله خبریه نقل می کند: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ یا

﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾^{۲۷} که این جمله خبریه است، فرمود: ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ دروغ می‌گویند، شما که خبر ندارید از کجا می‌گویید که خدا ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾؟ برهانی بیاورید! ﴿مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۲۸} این جمله خبریه است که فوراً با همین بیان‌ها یاد شده و مانند آن که قرآن ابطال می‌کند؛ گاهی فرمود که اینها می‌گویند که ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾، آن‌جا را ابطال می‌کند به اینکه ﴿هُوَ الْعَنِيُّ﴾^{۲۹} غنی محض برای چه چیزی می‌خواهد که پسر خوانده داشته باشد؟ برای چه؟ آیا احتیاجی دارد؟ همه این مدبریات امر که تابع فرمان او هستند، این چرا اتحاد ولد بکند؟ این معقول نیست، ﴿هُوَ الْعَنِيُّ﴾. اما یک وقت است که جمله خبریه و قضیه حملیه نیست، بلکه قضیه شرطیه است؛ قضیه شرطیه، آن‌هم از طرف خود پیغمبر است! اگر قضیه شرطیه از طرف پیغمبر است، آن باید یا مقدم را باطل کند یا تالی را باطل کند یا هر دو را اثبات کند یا هر دو را نفی بکند، کاری باید انجام بدهد! ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^{۳۰} این می‌گوید که معنای ﴿فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ این نیست که اگر خدا فرزند داشته باشد من او را می‌پرستم، آنها اصلاً برای پیغمبر حساب باز نمی‌کنند! می‌گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْظَتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^{۳۱} ما برای تو حساب باز نمی‌کنیم که تو بگویی اگر خدا بچه داشته باشد من او را عبادت می‌کنم، می‌خواهی عبادت بکن و می‌خواهی عبادت نکن! آنها اصلاً برای انبیا حساب باز نمی‌کردند! ببینید بی‌ادبی آنها به کجا رسید، نمی‌گفتند که «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْظَتْ أَمْ لَمْ تَعْظُ»، بلکه گفتند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْظَتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾؛ اصلاً گویا نبودی، ما برایت حساب باز نمی‌کنیم! اینکه حضرت فرمود: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾؛ یعنی ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾ این مقدم، «فَهُوَ مُسْتَحِقٌّ لِلْعِبَادَةِ» این تالی، این برهان است! حالا باید یا

۲۷. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۲۸. سوره کهف، آیه ۵۱.

۲۹. سوره یونس، آیه ۶۸.

۳۰. سوره زخرف، آیه ۸۱.

۳۱. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

مقدم را باطل کند یا تالی را باطل کند؟ مقدم که باطل شدنی نیست، چون بر فرض مقدم باطل باشد، ممکن است از راه دیگری او استحقاق عبادت نداشته باشد و در قیاس استثنایی الا و لابد تالی باید باطل بشود، او استحقاق عبادت ندارد، چرا؟ چون آن که مستحق عبادت است خداست که شریک ندارد! اگر ذات اقدس الهی به هیچ نحو شریک ندارد، «لا بالاستقلال و لا بالمشاركة و لا بالمظاهرة» که سه قسم آن در سوره مبارکه «سبا» تفصیلاً و مکرراً بیان شد، «وَالتَّالِي بَاطِلٌ فَالْمُقَدَّمُ مِثْلُهُ».

«وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»